

در دست ویرایش

تابستان ۱۴۰۱ / جلسه ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

بحث در خصوصیات و مفاهیم خطبه ی فدکیه ناظر بر وجود و نور مبارک حضرت زهرا (علیها السلام) بود با ابتناء بر صفات و خصال و ویژگی‌های منحصر ایشان از جنبه ی اسماء ، که در آن به ۹ نام عند اللّهی حضرتش اشاره و نسبت های این اسماء ۹ گانه با خطبه ، در اختصار بیان شد ؛ و اما ویرای آن ۹ نام ، یکی از القابی که به حقیقت وجودی حضرتش در حدیث شریف نبوی اشاره دارد ؛ لقب شگفت آور و پر معنای " انسیة الحوراء " یا " حوراء الانسیه " برای وجود مقدس ایشان است ، که در اینجا بیانگر یک وجود ذو ابعاد است . مصطلح شده است که به این خصوصیت با زبان روزمره و اصطلاحات معمول می گویند دو بُعدی ، ولی این دوجنبه در زبان معیار با هم دو جهان متفاوت را ترسیم می کند و در یک محل و جایگاه با یک مضمون مشترک قرار نمی گیرد ، تا ما در جهان مادی با لفظ عادی به آن بگوئیم دو بُعدی . عموماً اصطلاحاتی که متأسفانه در کلام و بحث معارف اهل بیت (علیهم السلام) به کار برده می شود ، بدون توجه به مبانی علمی و فلسفی و حکمی آن است که مع الاسف نتیجه اش عدم شناخت عام از وجود مقدس اهل بیت (علیهم السلام) است ؛ آن هم در بحث های بی مبنا و حاشیه روی های مرسوم در مباحث علمی اعم از فقهی ، کلامی ، فلسفی و عرفانی که عدم نصاب و قواره ی فرد مورد نظر در قرار گرفتن در مناظرات علمی در این خصوص باعث شده است که جامعه رویکرد سردی نسبت به این مفاهیم و معارف پیدا کند . یعنی این جامعه فی الحال اساساً تغذیه ی درست فکری نمی شود . متأسفانه اگر کسی هم به عنوان یک متکلم و یا به عنوان یک صاحب نظر یا پژوهشگر ، مبانی جدیدی را عرضه کند و با مبانی مصطلح و مرسوم و جزمی متداول مخالفت کند و ذهنیت تحریف گران و بدعت گذاران جامعه را در این خصوص به چالش کشد ، همه در مقابل او صف می کشند . چون به نفع این معارف محرّف در این منابر ملوّن نیست که این تغییرات ایجاد شود . چنین تغییراتی افق های علمی جدیدی را در تولید علم اهل بیت (علیهم السلام) اقتضا و ایجاب و ایجاد می کند ؛ و تبلی علمی در غفلت هایی که از مبانی وجود دارد ، موجب مخالفت شدید خمود اندیشان و تحجرگرایان در این زمینه است . مخالفتی که بدیهتاً مبنا ی علمی هم ندارد و فقط توهین و تحقیر آویخته و آمیخته در یک سری تهمت ها و اهانت هاست و بس . حال در قالب اخباری گری و اشعری مزاجی و سم پاشی هایی از این دست ، نسبت به آدم هایی که در این زمینه در جستجوی تحول اند. البته ما نمی گوئیم تمام منتقدان در تمام نقدها ، در پی تحولند و یا تمام آنان صاحب نظر در این خصوص هم هستند و یا قادرند در تمام ابعاد تحول نظر دهند - کما این که در اغلب گفتگو هایی که داریم با منتقدان ، در این خصوص تذکر هم می دهیم که قرار نیست هر فرد در تمام موضوعات وارد شود در بحث های علمی - هم در موضوع زن وارد شود ، هم در موضوع فقه ، هم در موضوع فلسفه و حکمت ، هم در موضوع عرفان ، هم در موضوعات سیاسی ، هم در موضوع حاکمیت و ولایت ، هم در موضوعات اقتصادی و اجتماعی - اینگونه قرار نیست باشد فضای نقد سالم و صحیح و معتدل در کشور. یعنی ما باید یک

مقدار تخصصی تر به مسائل نگاه کنیم و بپردازیم . یک مقدار تفکیک قائل باشیم میان سطح ورود خود در مباحث از جهت وظایف و نقش ها ؛ و هر فرد در محدوده ی تخصصی خود ورود پیدا کرده و نظر اصلاحی و منتقدانه ی خود را بیان کند. برخورد ژورنالیستی و در همه ی ابعاد و به اندازه سطوح کم عمق بحث وارد شدن ، طبعاً دردی را از جامعه دوا نمی کند ، بلکه در صغرای خود ، برخی شبهات و یک سری تشکیکات بی جواب را در تردیدهایی ایجاد می کند که معلوم نیست که بتواند آن متکلم یا آن سخنگو یا سخنران یا آن مناظره کننده از عهده ی حل و جمع و رفع آن هم در کبرای بحث برآید و جامعه را نسبت به آن تشکیکی که ایجاد کرده اقناع کند و ذهن جامعه را در این خصوص به خوبی و سلامت در آن پرورش ؛ و از مهالک و هاویه های سخت آن عبور دهد. در نتیجه در این بحث های بی مبنا که معمولاً از سر تا ته آن، به مستمع یادآوری می کند این تذکار را که در این غبارها آفاق علمی این جامعه گم شده است ! ، آفاق پژوهشی این جامعه و مبانی فقهی و علمی دستخوش تلاطم های ناگوار می شود ؛ و از همین است که جامعه فی الحال در اغتشاشات لایب ، با یک فقدان نظری بزرگ دست به گریبان است.

بحث در وجود مقدس حضرت زهرا از افق " انسیة الحوراء " و " حوراء الانسیه " بود ؛ و این که حضرتش چون هم انسیه و انسی هستند و هم حوراء ، یعنی انسانی که حور هم هست - حوری در قالب انس و انسی در قالب حور - اکنون چون دو وجه دارند ، لذا بیانشان هم دو وجهی است. دو وجهی که دو جهان و دو عالم متفاوت است نه دو بُعد - دو بُعدی و چند بُعدی و اینها برای بحث فیزیک و احجام و امواج و این قبیل امور در طبیعیات به کار می رود و ما نباید در مورد اهل بیت (علیهم السلام) از هندسه ی اصطلاحات روزمره در قالب مادی و عادی علوم تجربی و ریاضی محض استفاده کنیم - یک وجه این وجود دوگانه اما ، بر می گردد به انسیه بودنشان که در این وجه ، ایشان نام ارضی اش فاطمه است در زمین ؛ و در وجه حوریه بودنشان، اسم سمائی شان منصوره است در آسمان . یعنی این انس در آسمان نام و مقام دارد و آن حور هم در زمین نام و مقام داشته و همانگونه که در آسمان ها دارای اشراق نوری است ، بر زمین هم اشراق نوری دارد . لذا مشاهده ی این اشراقات اختصاصی و خاص که در ذریه ی ایشان هم بنا به روایت به میراث فاطمی نهاده شده است - " فلم یزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين فهو يتقلب في وجوهنا إلى يوم القيامة في الأئمة منا أهل البيت إمام بعد إمام " - پرده از حقیقت اشتداد نوری حضرت برمی دارد که حُجُب مُلک و ملکوت هم مانع از زهور آن نیست! ، اشراقاتی که از زمین به آسمان می شود، از قبیل این که در محراب عبادت می درخشد ، خنده اش با امیرالمؤمنین در جنان می درخشد و چادرش بر خریدار یهودی می درخشد و امثال این ها ، اینها همه به جهت وجه حور بودن حضرت زهراست. یعنی وجه حوری و حوریتشان، شعاع نوری و اشراق نوری آن حضرت را وسعت می دهد و امتدادش را می کشد به عمق جنان . امتدادی که عجایب دو عالم و جهان متفاوت است و آن خصوصیتی است که فقط این انسان دو وجهی می تواند در عالم ایجاد کند. این که ولادتش چه اشراقات نوری ای می تواند بر " حیطان مدینه " داشته و آن زهورهای زهرایی روزانه در سه زمان بر امیرالمؤمنین بطور خاص و بر اهل مدینه بطور عام در آن " تزهراً لأمیر المؤمنین في النهار ثلاث مرات بالنور " و همین درخشش لبخند ایشان با امیرالمؤمنین در جنان - در روایت " علیاً و فاطمة ضحکا فأشرقفت الجنان من نور ضحكهما " - و آن اشراق نوری در " ان من نور قد أشرقفت الجنان من حسن وجهها " و یا اشراقی که در این روایت است که " خلقها من نور عظمتها فلما أشرقفت أضاعت السماوات و الأرض بنورها و غشيت أبصار الملائكة و خرت الملائكة لله ساجدين " و یا روایت " فلما أراد الله تعالى أن يبلي الملائكة أرسل عليهم سحباً من ظلمة " که بعد از ابتلاء ملائک به ظلمت در عوالم اتفاق می افتد که ملائک از خداوند طلب نور و فرج می کنند و می گویند که " منذ خلقتنا ما رأينا مثل ما نحن فيه " ما تا امروز اصلاً

چنین ظلمتی را ندیدیم که " و كانت الملائكة لا تنظر أولها من آخرها و لا آخرها من أولها " ابتدایی ها انتهایی ها را نمی دیدند از ملائک و انتهایی ها ابتدایی ها را نمی دیدند و این غبار ظلمتی بود که بین ملائک ایجاد شده بود در اثر ابتلاء الهی - و این چشم ملّک بود که در ملکوت قادر به دیدن نبود ! - که با خلق فاطمه زهرا علیها السلام " فزهرت السماوات السبع و الأرضون السبع " که آن اشراق وارد دنیای ملائک می شود و دنیای ملائک را از تیرگی در می آورد . یا آن درخشش گنبد زهرایی اش در بهشت در " لأن لها في الجنة قبة من ياقوت حمراء " که بر اهل جنت درخشش آن آشکار است " پراها اهل الجنة كما يرى أحدكم الكوكب الذي الزاهر في أفق السماء فيقولون هذه الزهراء لفاطمة " و سایر درخشش ها و اشراقاتی از این دست ، که خطبه ی درخشان حضرتش هم یکی از این درخشش های آسمانی فاطمی بر قلوب بهشتی و ملکوتی است.

حال این یک اشراقی است که یک بار از ارض به سماء می شود و یک بار از عرش به سماء می شود . یعنی از دومحل از ارض و عرش ، به سماء تابش پیدا می کند این نور ؛ و اینها خصوصیت این نور است . نوری ساطع از دانشی که او از اوصاف آن بود . بعد ما خیلی ساده و ابتدایی می خواهیم این نور را و این حقیقت نوری را و اشراقات آن را محدود کنیم به یک فضای کلامی صرف در یک خطبه و این خطبه را خیلی ابتدایی با اصطلاحات معمولی شرح کنیم ، این نشان می دهد که ما تا کجا فاصله گرفته ایم از آن حقیقت نوری وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام ، لذا برای جبران این قضیه باید برگشت به همان وجود دو وجهی . یعنی آن دوگانه بودن را و آن مقام نورانیت حضرت زهرا علیها السلام را مد نظر قرار بدهیم در تفاسیر ، شروح و مفاهیم خطبه ی ایشان . اکنون باز اشراق نوری حضرت را در محراب عبادت داریم که " إذا قامت في محرابها زهر نورها لأهل السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض " وقتی در محراب عبادت می ایستاد ، بر اهل آسمان مثل ستاره ای می درخشید . یعنی این که زمین ، مضمیء و ستاره شود - یعنی سیاره ای که یک جرم نورانی نیست ، ستاره شود بواسطه ی وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام و برآسمانیان بدرخشد - این اهمیت ، قدرت و اشتداد نوری ایشان را می رساند ، که این اشتداد تا آسمان ها می رسد وقتی که در محراب عبادت ایستاده اند ! به این اشراقات نوری در قرآن کریم هم اشاراتی داریم . بحث " جعلنا له نوراً يمشي به في الناس " و " جعلناه نوراً نهدي به من نشاء " ، یا " يهدي الله لنوره من يشاء " ، اینها مواردی است که در قرآن کریم نشان می دهد این وجود تحت هدایت الهی که خود از نور عظمت الهی در آستان اسم عظیم حضرت حق آفریده شده است ، چرا این اشتداد اشراقی را دارد ؟ چون اشتدادش را در قرب تعین نخست و اعیان نخستین ، از خداوند می گیرد و این قدرت از قرب برمی خیزد ! - به همین خاطر است که در خصوصیات سیاسی مربوط به قدرت هم در تئوری قدرت در اسلام ، باید نگاهی اینگونه داشت . یعنی ولایت فقیه که منشاء قدرت است در علمیت و فقاہت علمی و عدالت و اعتدال وجودی سر بر آستان قرب می ساید . چون ، قدرت از قرب الهی بر می خیزد و اعلم فقها و فقیه اعلم و سپس ظلّ او یعنی اهل ولایت می توانند آن اشراق را بر جامعه ی اسلامی داشته باشند و اشتدادشان هم ، اشتداد نوری حق باشد . کمتر از آن که می آید از شدت نور کاسته می شود ، نه این که نوری وجود ندارد بالفرض در سایر علما ، یا بعضی خواص ، یا برخی از اولیاء و صالحین و فلاسفه و متکلمین ، خیر این نیست . این اشراق وجود دارد در یک حدودی به تناسب آن قواره و استعداد وجودی افراد . اما این اشتداد در ولایت و اهل ولایت ، بیشتر از آنهاست . در علمیت ، بیشتر است ، در علم بیشتر است ؛ و ولایت از باب قرب ، نزدیک است چون مقام قرب انسانی حق است . " يجعل لكم نوراً تمشون به " ، این را نیز در قرآن داریم ، " و اشرفت الارض بنور ربها " . که به همین منوال فکر کنید و بیابید در قرآن ردپای این سلسله ی نور را ، " یسعی نورهم بین ایدیم " ، هرچه می روید جلو ، می بینید که درآموزه ی اشاراتی چون " اللهم اتمم لنا نورنا " ، این مبنای حقیقت وجودی تکمیل و تنویر می شود

- و تمام این جلسات ، تمام این کلاس ها و تمام این دوره ها و تمام این بحث ها برای اتمام نور وجود تک تک مدرسین و افراد است ان شاء الله - و " فلتمسوا نورا " و آیات بیّنات دیگر؛ " انظرونا نقتبس من نورکم " ، در اقتباس از نور اهل جنت ، جهنمیان را و مطالبی از این دست که نشان می دهد اهل بیت اشتداد و اشراق نوری شان در قرآن کریم از چه جنسی است ؟ و قرآن حدود و قواعد آن را بیان می کند - البته ما اینجا اجتناب می کنیم از شرح و تفصیل آن ؛ چون بحث ، بحث خطبه است و نمی خواهیم وارد مفاهیم بلند نوری قرآن کریم شویم - و اما خود نور فاطمه علیها السلام که از نور خلقت خداست ، خلق خداست. فاطمه ای که از اسم فاطر از عظیم نورالهی آفریده شده و نسبتی که فاطمه دارد با وجود مقدس حضرت حق و مسح حق کلام او را ، موجب این اشراقات است در " الکلام الذی علیه مسحة من العلم الالهی " . از سویی دیگر ، نور فاطمه ی زهرا - که بعد از خلق نوری پیامبر و علی ، از نوری دیگر آفریده شده است - از یک باب - از باب وحدت انوار- از جنس نور امیرالمؤمنین و پیامبر است ، که بنا به نقل بحار از عیون ، امیرالمؤمنین علیه السلام - به نقل سلمان از عمار- در یک مراجعه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله ، می فرمایند و می پرسند " نور فاطمه من نورنا ؟ " آیا نور فاطمه از نور ماست ؟ که این در واقع تجاهل هم نیست، تا بگوئیم تجاهل العارف است. یعنی امیرالمؤمنین می داند و می پرسد؟! وقت پیامبر را امیرالمؤمنین برای آنچه که می داند نمی گیرد. چون در خلوت هم بوده ، و اگر در بین جمع باشد می گوئیم برای آموزش جمع بوده ، ولی این طور نیست . چون وقتی سوال می کنند ، تعجب و اعجابی داشتند در آن روایت که ولوج دارند و وارد می شوند بر فاطمه ی زهرا ، و فاطمه ی زهرا به امیرالمؤمنین می فرمایند که نزدیک بیا یا ابالحسن ، تا من یک حقیقتی را به تو بگویم . « ادن لاحدثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن » ، ببینید تا الان ما از ما هو کائن ، ما هو کان و ما هو یکن ، بحث کردیم در مورد علم حضرت زهرا علیها السلام ، اما به « ما لم یکن » ، اشاره نکردیم . « ما لم یکن » ، یعنی عدم ، یعنی محالات ، یعنی ممتنعات ، به امیرالمؤمنین که علی است و آن علم علی علیه السلام ، علم عالی است ، حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند ، نزدیک بیا ای ابالحسن تا من با تو از علمی بگویم و حدیث کنم . اینجا ، محدّثه است ، این محدّثه « لاحدثک » ، محدّثه ی قبل از حضور جبرائیل است - که جبرائیل محدّث اوست و او را محدّثه یعنی شنونده می کند که بعد از آن خود می شود محدّثه یعنی گوینده ی حدیث - چون در زمان حیات پیامبر است - یعنی ایشان محدّثه نبودند به واسطه این که فقط جبرئیل و ملائک و فرشتگان بر ایشان نازل می شدند ، بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله - این نیز یک اشتباه تاریخی است که محدّثه بودن را تحت عنوان حضور ملائک بر ایشان در آن ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق می کنند . در صورتی که ایشان می فرمایند ، بیا تا من حدیث بگویم با تو از " ما لم یکن " و این که علم ایشان هم معطوف نبوده به آن علمی که از طریق جبرئیل بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان ، انتقال داده شده است - در آن انس هایی که با جبرئیل داشتند ؛ دررفت و آمد او - و این جا می فرمایند « علم به ما کان و بما کائن و بما لم یکن » ، در واقع آن علم ، علمی نیست که بعد از حضور جبرئیل حادث شده باشد . باز این جا به گواهی خود حضرت ، این علم را ایشان قبل از حضور جبرئیل داشتند . پس بالاترین شاخصه ای که برای حضرت زهرا علیها السلام برشمرده می شود در حضور جبرائیل از باب محدّثه بودن ایشان ، این جا نقض می شود - البته شاخصه ی حضور استثنائی جبرائیل و تسانخ حور و ملک هنوز باقی است - کما این که خود این ، یک ابّهتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ایجاد می کند و امیرالمؤمنین علیه السلام رفتارشان نشان دهنده ی عظمت علمی فاطمه ی زهرا علیها السلام است - بالفرض اگر ما الان بگوئیم یا امیرالمؤمنین بیائید ما برای شما از یک حقیقت نوری بگوئیم ، طبعاً همه را امیرالمؤمنین علیه السلام می داند . ولی آن چیزی که فاطمه ی زهرا علیها السلام می فرمایند معاذالله لغو و تکرار در آن راه ندارد . آن جا که حضرت می فرمایند نزدیک بیا تا به تو بگویم ، آن نکته و نقطه ای را که می دانند امیرالمؤمنین علیه السلام نمی داند . نمی فرمایند بیا با هم گفتگو کنیم در باب

این حقیقت ، می فرمایند « **لاحدثک** » ، بیا برای تو حدیث کنم حدوث امری حادث را ، بیا من محدّثه ، برای تو ، حدیث بگویم. بعد می فرمایند « **بما لم یکن** » - « **بما لم یکن** » ، نه این که تا الان این موجود نشده بعداً موجود می شود، می فرمایند « **الی یوم القیامة** » ، « **بما لم یکن الی یوم القیامة** » - یعنی حضرتش از تمام اسرار آفرینش آگاهند و این قبل از آن حدیث ها و تحدیث ها با ملک وحی است . آن بزرگوار پیش از آن می دانند که خداوند چه چیزهایی خلق خواهد کرد و چه چیزهایی خلق نخواهد کرد . « **بما لم یکن الی یوم القیامة** » ؛ و این « **الی یوم القیامة** » ، « **ما هو کائن و بما کان** » را در بر می گیرد . بعد می فرمایند که « **حین تقوم الساعة** » ، تا زمانی که ساعت اقامه و برقرار شود - در حدیث صحیح حمّاد از حضرت صادق علیه السلام مروی است که « **وان سلمان کان محدّثاً عن امامه لا عن ربه لانه لا یحدث عن الله الا الحجة** » و فاطمه اینجا حجّت است بر علی - عمّار می گوید که من دیدم امیرالمؤمنین را که برگشت به عقب . به جای این که بیاید سمت فاطمه ی زهرا علیها السلام برگشت به عقب ! - خلی جالب است ، این که حضرت زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند « **ادن** » ، بیا جلو - عمّار می گوید « **فرأیت امیرالمؤمنین یرجع القهقری** » ! ، جرأت نزدیک شدن به فاطمه را در آن لحظه پیدا نکرد علی و برگشت به عقب و رفت که رفت ، « **فرجعت برجوعه اذ ادخل علی النبی** » ؛ و رجوع کرد و بازگشت به رجوع خودش - در اینجا دلالت مفعول مطلق **فرجعت برجوعه** را داریم که در معدود و مجرد **رجوعه** می تواند علاوه بر **تعدید** بنا بر قول صاحب **نحوالوافی** مرحوم عباس حسن ، **تأکید** هم باشد - تا جایی که وارد شد بر پیامبر صلی الله علیه و آله - دقت بفرمائید ما یک جا ، اگر خاطرتان باشد در بحث " **حکمت فاطمیه** " در بحث کفویت دو وجود نوری حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام مثال از کلام و احادیث ایشان آوردیم که وقتی سلمان بعد از گذشت ۱۰ روز از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام رفت ، از غمی و حزنی که داشت و این که نمی توانست و توان نداشت بیاید و این حضرات را ببیند ، وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید ، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت " **یا سلمان جفوتنا بعد رسول الله** " ، تو به ما جفا کردی . سلمان گفت چرا ؟ گفت چرا نیامدی به دیدن ما ؟ وقتی سلمان را فرستاد سراغ فاطمه ، فاطمه ی زهرا علیها السلام هم گفت " **یا سلمان جفوتی بعد وفاة ابی** " . یعنی عین همان لفظ امیرالمؤمنین علیه السلام را این دو کفو با همدیگر عیناً تکرار کردند - این کفویت نوری این هاست ، یک کفویت ناب و پر شگفتی و استثنائی و خاص در بین حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام - از طرف دیگر از باب خصوصیت « **بضعة منی** » ، در این حدیث نیز وحدت نوری از باب بضعه بودن حضرت زهرا علیها السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله را داریم . آنجا امیرالمؤمنین علیه السلام وارد می شود حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند « **ادن لحدثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن الی یوم القیامة حین تقوم الساعة** » ، این را می فرمایند ، این جا وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بر پیامبر وارد می شود و در واقع فرار می کند به سمت پیامبر و پناه و التجا می برد به پیامبر در اثر آن اعجاب و حیرتی که از مهابت زهرای مرضیه برای او رخ داده بود، « **فقال له** » ، پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرمایند که « **ادن یا ابالحسن** » ، ای ابالحسن نزدیک بیا . یعنی عین همان « **ادن** » را ، عین آن کلام را پیامبر هم بکار می برند که این ها ظرائف حدیث است و در روش شناسی که پرسیدید ، طرائفی است که باید به این الفاظ در حد اشارات و ربط ها و ضمائرها دقت کرد . « **فدنا** » . حالا آنجا ، « **یرجع القهقری** » این جا « **فدنا** » ، نزدیک می شود به پیامبر . جرأت می کند به پیامبر نزدیک شود . « **فلما اطمأن به المجلس** » . چرا ؟ چون آن را منکر نمی بیند . منکرالبته اینجا به معنای منفی و سلبی نیست . منکر در گنه گتم و عدم معروفیت است . معرّفه نیست ، نکره است . چون در عرف هم یک چیزی که معرّفه نیست و معروف نیست به آن می گویند منکر . منکر را از باب نفی نگیرید . در آنجا داستان حضرت زهرا علیها السلام برای ایشان ، منکر بود ، یک اتفاقی افتاده بود در وجود حضرت زهرا علیها السلام و این اشارت حضرت زهرا علیها السلام ، از باب " **قدر زر** ، **زرگر شناسد** " حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در

واقع با یک جمله حضرت زهرا علیها السلام فهمیدند دنیا دست کیست و حرف از چیست و چه می خواهد بگوید ، صدیقه ی طاهره علیها السلام و فرار کردند و گریختند از این نور و هیبت شگفت آن . اشراق نوری به ایشان دوباره شد و آن هم در اشراق کلامی این بار . ولی با پیامبر صلی الله علیه و آله چون انس دارد و چون می داند که نورش از نور پیامبر است ، نور واحدند و از یک نور آفریده شده اند - و از نوری دیگر فاطمه ی زهرا علیها السلام آفریده شده است - به خاطر همین چون انس دارد و معروف است و منکر نیست ؛ پیامبر که به او می فرماید نزدیک شو ، نزدیک پیامبر می شود . قلبش مطمئن است و نمی ترسد . انس دارد و هیبت پیامبر اما و صولت او موجب نمی شود که امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر نزدیک نشود . بعد می گوید « فلما اطمأن به المجلس » ، وقتی که اطمینان پیدا کرد و آرام گرفت . پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت « تحدّثنی أم أحدک ؟ » ، تو به من می گویی یا من بگویمت ؟ باز هم همان حدیث گفتن ، همان محدّث بودن . هر دو محدّثند ، هم پیامبر ، هم امیرالمؤمنین علیه السلام . " بگویم " در اینجا به معنای تحدّث است . این ها در مفهوم محدّث بودن است . شرح حدوث حادثه را من برای تو بیان کنم . جواب ، ادب ولایی امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان می دهد ، ادب وجودی و اخلاقی امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال پیامبر صلی الله علیه و آله را که می فرماید « الحدیث منک احسن یا رسول الله » ، یعنی شما بفرمائید بهتر است ، از سوی شما حدیث گفته شود بهتر است - فی المثل خدمت بزرگی می رویم ، جایی می رویم ، در بحث ها صحبت آن بزرگ را قطع می کنیم و حرف می زنیم از خودمان . از در و دیوار ، و قتش را می گیریم ، هر جور دلمان بخواهد صحبتش را قطع می کنیم . اینها خلاف آداب متعلّمین است . آداب رفتاری شیعه باید تفاوت کند ، باید سکوت کرد در محضر بزرگان . یکی از افراد منتقد را ما در این هفته با ایشان ، جلسه ای داشتیم . من دیدم که ایشان ، وقتی ما حرف می زدیم کاملاً سکوت می کرد و کاملاً گوش می کرد ، با اینکه در موضع انتقادی بود ، نه نسبت به ما ، نسبت به بعضی از مسائل کشور . حرف را قطع نمی کرد و وقتی حرف می زدی ، نکته مهم این بود ، با دقت گوش می کرد . بعد در مناظراتش هم دیدم همین طوری است . یعنی در مناظرات هم با دقت گوش می کند . ولی طرف مقابلش حرف او را گوش نمی کند . طرف های مقابل همین طور پی در پی حرف می زنند و وسط حرف او می پرند . این ادب ولایی فرد و این ادب رفتاری ، فرد را به یک نقاط و یک نکاتی می رساند . اگرچه بعد دیدم که همیشه سکوت به معنای گوش دادن و فهمیدن حرف طرف مقابل هم نیست و گاهی در همین سکوتها هم حرف آدم شنیده نمی شود . در هر حال این خصوصیات و این نکات را از حدیث باید یاد گرفت و رعایت کرد . اولاً پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند به عنوان یک بزرگ من حرف بزنی یا تو حرف بزنی ؟ چون ملاحظه ی شرایط روحی و معنوی امیرالمؤمنین را می کنند ، او که تازه هم به محضر پیامبر آمده بود با این عجله برگشته ، یک اتفاقی افتاده است و قاعده این است که بگو آن اتفاق چیست ؟ ولی چون می دانند ، می گویند می خواهی من بگویم یا تو بگویی ؟ من بگویم تو راحت تر هستی . این هم ادب رفتاری امیرالمؤمنین علیه السلام « الحدیث منک احسن یا رسول الله » - پیامبر می فرمایند که معلوم است که تو وارد شده ای بر فاطمه « و قالت لک کیت و کیت » ، یعنی این چیزها را به تو گفته و « فرجعت » و برگشتی ؛ « و قال علی نور فاطمة من نورنا ؟ » ، امیرالمؤمنین علیه السلام حالا سؤال می کنند . آیا نور فاطمه از نور ماست ؟ یعنی عظمتی نوری را از حضرت زهرا علیها السلام مشاهده کردند که ندیده بودند تا آن موقع ، اگر دیده بودند که نمی پرسیدند و عادی بود برای ایشان . بعد پیامبر می فرمایند که « اولاً تعلم ؟ » ، نمی دانستی ؟ تا بحال نمی دانستی ؟ « فسجد علینا شکرأ لله تعالی » ، حضرت علی علیه السلام به سجده ی شکر می افتند . شکر می کنند که نور فاطمه علیها السلام و این تلازم و تسامخ و کفویت نوری بین ایشان و حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد و عمار می گوید که امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و خارج شد از پیش پیامبر و خارج شد به خروجش و ولوج پیدا کرد به فاطمه علیها السلام و دوباره حضرت زهرا علیها السلام به او فرمودند که گویا تواز نزد پدرم برگشتی ؟ از پیش پدرم آمده ای . بعد حضرت زهرا علیها السلام به

امیرالمؤمنین علیه السلام خبر می دهند « **فاخبرته بما قلته لك** » ، و به او خبر دادی از آنچه به تو گفته بودم . یعنی دوباره این اشراق نوری ادامه پیدا می کند و این **كفؤ كتوم** انگار اینبار در صدد تجلی تام بر زوج خویش است . اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا اشراق دارند بر امیرالمؤمنین علیه السلام در این اشارت غیبی که تو رفتی پیش فاطمة علیها السلام - چون ایشان نبی خداست . مصدر وحی الهی است ، وحی دارد از وجود و صدر ایشان بر عالم نازل می شود - ولی غیب گویی حضرت زهرا علیها السلام ، این که رفتی پیش پیامبر و این اتفاق افتاد ، این همان داستان **استمرار دلیل و تکمیل مستنیر این « لاحذثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن »** است . یعنی در واقع حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند که من می دانم که **کان** چه بود و چه چیزی **کائن** شد و این را در این جا با این لفظ خود تأیید می کنند و اثبات می کنند در ذهن امیرالمؤمنین ؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام تأیید می فرمایند « **کان کذالک یا فاطمه** » بله ، همین طور است ، تأیید می فرمایند حرف ایشان را . بعد حضرت زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند « **اعلم یا ابالحسن** » - نزدیک بیا تا برای تو حدیث بگویم از مکائن علم خود به آن خصوصیات **کائن** - می فرمایند « **اعلم یا ابالحسن** » .

حال ما از یک سو اشراقات حضرت زهرا علیها السلام بر امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش شده در روایات امام صادق علیه السلام را داریم و از یک سو در خطبه « **اعلموا انی فاطمة** » را در وجه آن اشراقات عمومی از حضرت زهرا علیها السلام بر اهل مدینه . اینجا در « **اعلم یا ابالحسن** » در اشراق خاص نوری بر امیرالمؤمنین از باب عرفان نفس و تعین علم الهی و لدنی می بینیم که بدان « **أن الله تعالی خلق نوری و کان یسبح الله جلّ جلاله** » ، نور مرا خداوند تعالی خلق کرد و تسبیح می گفت خدای جلّ جلاله را . بعد می فرماید « **ثم اودعه** » ، بعد ودیعه نهاد در « **شجرة من شجر الجنة** » ، در درختی در جنت این نور را خداوند به ودیعه نهاد - این جا که در اطلاق ؛ **شجرة ی جنت** می آید ، آن شجره ی ممنوعه و نزدیک شدن به آن شجره ی ممنوعه ، باید ربطی با خصوصیات فطم فاطمی داشته باشد ! که آدم نهی شده بود از این که به این خصوصیت نزدیک شود . این که این نور در آن شجر بود و نهی شد آدم به این درخت نزدیک شود . « **فأضائت** » و می درخشید . یعنی نور من در شجری در جنت درخشان بود . چرا ما این ظنّ را داریم ؟ به خاطر این که آن شجر ، شجر خاصّ بوده است . ما در یک مکان مطلق به نام جنت دو شجر مطلق نداریم ، دو شجر خاصّ نداریم . وقتی در جنت شجر خاصّ ، از حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد ، دیگر شجر دیگری که آدم به آن نزدیک نشود ، وجود ندارد . آنجا باب حدیث ورود آدم و داستان آدم است . اینجا باب حدیث ورود نور است و داستان نور فاطمی است . یعنی دو وجه را دارد بیان می کند - « **فلما دخل ابی فی الجنة** » وقتی پدرم به جنت وارد شد « **اوحی الله تعالی علیه الهاماً** » ، خداوند تعالی وحی کرد به او ، به صورت الهام . این جا همین « **اوحی الله تعالی علیه الهاماً** » ، مفهوم الهام را برای ما کامل می کند در خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام در " **و له الشکر علی ما الهم** " . یعنی چه ؟ یعنی اولاً الهام از مقوله ی وحی است چون این جا در تکمیل این « **اوحی الله تعالی** » ، تأکید لفظی می شود بر الهام . پس مقوله ی وحی و الهام یکی است و وقتی که در جنت وحی می شود بر پیامبر ، یعنی چه ؟ یعنی معنای آن در مترادف ، مساوی الهام است . در واقع یکی از مترادفات و معانی الهام می شود **وحی جنانی** . اگر ما بخواهیم یکی از مفاهیم الهام را از این خصوصیت اخذ کنیم - ادامه اش را دیگر کاری نداریم ، بعداً به مناسبت دیگری در موضوع دیگری ، به آن می پردازیم - تا این که می آید در صلب پیامبر صلی الله علیه و آله و وعاء خدیجه علیها السلام از اقتطاف و چیدن ثمره توسط پیامبر از این شجره و ادور و نهادن آن در لهوات و دهان خود و عمل به این امر از سوی پیامبر و ودیعه نهاده شدنم از سوی خدای سبحان در صلب نبی و سپس خدیجه و وضع حمل من « **أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة و أدرها فی لهواتک ففعل فأودعنی الله سبحانه صلب أبی ثم أودعنی خدیجة بنت خویلد فوضعتنی و أنا من ذلك النور** » ، بعد ودیعه نهاده می شود در وجود

پیامبر و حضرت خدیجه و وضع حمل می شود ﷺ ، « و انا من ذلك نور » ، من از آن نور است که می دانم « و انا من ذلك النور أعلم ما كان و ما يكون و ما لم يكن يا ابا الحسن المؤمن ينظر بنور الله تعالى » - یعنی چه ؟ یعنی بالاترین شاخص وجودی حضرت زهرا ﷺ این نیست که حضرت محدثه و محدثه بوده اند و مورد مراجعه ی ملائک قرار گرفته اند ، این رجوع را قبل از آن در داستان مائده و حضانت و تشویق حسنین ﷺ نیز داشته ایم . قبل از آن سابقه داشته این قضیه . از کجا ؟ از خلقت نوری و بواسطه ی آن نور مزیء که اولین اشراق آن بر پیامبر خدا در جنت بود - حال چرا ما به این بحث می پردازیم ؟ حضرت ادامه می دهند « يا اباالحسن المؤمن ينظر بنور الله » . مؤمن به نور خدا نظر می کند و در اشیاء و پدیده ها ، به نور خدا می نگرد . این را داشته باشیم . « المؤمن ينظر بنور الله » - یا همان " و يجعل لكم نوراً تمشون به " قرانی - چرا می گوئیم این خصوصیت را و در خلقت نوری این قدر بر آن تأکید داریم ؟ - البته در باب خلقت نوری ، بحثی هست که خلقت نوری را تمثّل نوری و مقام نورانیت اهل بیت ﷺ می دانند . چون آن مقام نورانیتشان را همان مقام ولایت کلی می دانند که آن مقام ولایت کلی ، بالاتر از آن تمثّل و تجرّد نوری است و به مقام نورانیتشان خلقت گفته نمی شود ، به تمثّل نوری مجرد شان می گویند خلقت - تأکید ما اکنون بر این نیست و می خواهیم به نکته ای دیگر اشاره کنیم و آن این که اگر ما این قدر بر مقام نورانیت اهل بیت ﷺ - و نه تمثّل نوری مجرد شان - تأکید می کنیم برای این است که در علوم اهل بیت ﷺ در فقه اهل بیت ﷺ در اصول اهل بیت ﷺ در کلام اهل بیت ﷺ در فلسفه ی اهل بیت ﷺ حکمت اهل بیت ﷺ و عرفان اهل بیت ﷺ ، در تمام این علوم ما لابدیم که به این مقام نورانیت اهل بیت ﷺ توجه داشته باشیم . چون توجه نداریم در مناظره ، مدّعی سوال می کند که قبل از این که اسلام بیاید فلسفه جایگاهش چه بوده است ؟ مهم نیست قبل از اسلام جایگاه فلسفه چه بوده است . ما می گوئیم قبل از خلقت جایگاه معرفت چه بوده است ؟ شما آمده اید چسبیده اید فقط به ۱۰۰۰ سال و ۲۰۰۰ سال اخیر؟ چسبیده اید به عالم ماده؟!

در آن جا چون بحث یک مدار دیگری دارد ، کسی نیست به آن ها بگوید ، آقایان محترم شما اگر برمی گردید و می گوئید که این جا مثلاً **مستقلات عقلی** است و ما برمی گردیم به **مستقلات عقلیه** و **عقل مستقل** ، که در اصول هست ؛ این جواب این حرف ایشان نیست . جواب حرف مدّعی این است که شما خیلی پیاده تشریف دارید که ناظر بر ۱۴۰۰ سال قبل ، می گوئید قبل از آن فلسفه کجا بوده است ؟ قبل از ۱۴۰۰ سال قبل ، فلسفه در وعاء نوری وجود اعیان ثابت بوده و از آن جا آمده است - فلسفه به معنای فلسفه ی دین و فلسفه ی اسلامی و فلسفه ی حقیقی ، نه فلسفه ی اصطلاحی با این اصطلاحات ثقیل و درهم و مخدوشی که امروز در سفسطه و مغلطه ای به نام **تلفسف** به خورد مردم می دهند . نه متعلم آن و نه طلبه ی آن و نه دانشجوی آن چیزی نمی فهمد و تَهش هم چیزی نیست . چرا ؟ چون مبدئیت این ها ، مبدأ جاهلی است . مبدئیتشان قبل از ۱۴۰۰ سال است . ارسطو کجا بود ؟ افلاطون کجا بود ؟ « اذ الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الأهاویل مصونه و بنهایة العدم مقرونة » ، این ها کجا بودند ؟ این ها در نهایت عدم بودند بیچاره ها . برای همین است که فلسفه ی غرب با توهم عقلانیت به این جا در این بن بست ها رسیده است و سیاست و فلسفه اش اینطور منحط و فانی و رو به زوال است . به همین خاطر این است . بعد ما می آئیم معطوف می کنیم به ۱۴۰۰ سال و می گوئیم قبل از ۱۴۰۰ سال تقدّم دارند !

چه کسی چنین حرفی زده است ؟ حضرت می فرماید من در این جا بودم ، خداوند مرا خلق کرد و در این جا قرار داد و به خاطر این است که من « **عالمة بما كان و بما یکن و بما لم یکن** » هستم . به خاطر این است و و این خصوصیات را من از این جا گرفتم . از خلقت نوری گرفتم و از این نور گرفتم . این نشان می دهد این بی مبنایی ها را در بحث های فلسفی و کلامی موجود که اگر ما

می‌خواهیم به نتیجه برسد این بحث‌ها، اگر می‌خواهیم جامعه‌ی انقلاب از رکون نسبت به اصطلاحات غرب دست بردارد، از رکون نسبت به معارف غربی - معارف مخدوش و هواهای نفسانی و اهواء بشری و آراء مبتنی بر اهواء بشری - ما باید توجه کنیم که این وجودات و این حقایق وجودی چه بودند؟ برای همین است که خود حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مخاطبین خود و مدعیان در آن جلسه، در مقابل اصحاب سقیفه می‌فرمایند، «**اذ الخلاق بالغیب مکنونه**»، یعنی استدلال‌شان را بر اساس مبنای حقیقت نوری وجود خود و آن اصطفاء مصفای پیامبر قرار می‌دهند. یعنی از آنجا شروع می‌کنند برای اصلاح امور، برای اصلاح ذهن مخاطب. نمی‌گویند غدیر. این سؤال مثل این است که بگوئیم قبل از غدیر چه بوده است؟ نمی‌گویند مگر غدیر را ندیدید؟ اساساً اشاره‌ای به غدیر نمی‌کنند. جالب است - تا بعد نگویند حضرت رفته برای داد خواهی غدیر و فدک، خیر. حضرت رفته بگوید شما کجای کار هستید؟ اشاره به غدیر ندارند - «**اذ الخلاق بالغیب مکنونه**»، به قبل از ولادت این‌ها هم اشاره نمی‌کنند. به قبل از خلقتشان در عدم اشاره می‌کنند که من عالم «**بما لم یکن**»، آری «**ما لم یکن**» را من به آن عالم - من هم عالم به وجودم، هم عالم به عدم! من در قرب الهی هر دو را می‌دانم - حالا شما کجا بودید و شما چه می‌گوئید؟ ای مدعی تو چه می‌گویی؟ تو از قرآن می‌خواهی برای من مثال بیاوری؟ - من خود صورت انسانی و صورت مکتوب قرآنم. تو می‌خواهی برای من مثال از قرآن بیاوری؟ من خودم قرآنم - در اشارتی از آن حضرت به قرآن ناطق که تأویلاً بر می‌گردد به امیرالمؤمنین علیه السلام.

بنابراین این اختلافات و این اختلاف نظرهایی که در جامعه‌ی انقلاب وجود دارد در بحث معارف، برمی‌گردد به این اشکال اساسی در مبدئیت و مبنای بحث. ما باید بحث را بر گردانیم به مبدأ. بحث را برگردانیم به مبدأ و معیارها و از این جا شروع کنیم - از امام زمان علیه السلام و اینکه " **لو لا الحجة لساخت الارض باهلها** " اگر حجت در زمین نباشد، زمین اهل خود را فرو می‌برد. زمین ذهن آدمها هم همینطور؛ اگر اندیشه امام علیه السلام بر آن مستقر نباشد، رسوب رخ داده و اهلش را خواهد بلعید. به غرب و شرق بنگرید و به آثار فروپاشی ذهنی بشریت اکنون - وقتی که امام زمان علیه السلام به عنوان رکن امان زمین و باقی ماندن جهان بر صلاح خود - به روایت امام باقر علیه السلام - در عالم هست، افلاطون کیست؟ ارسطو کیست؟ ابن عربی کیست؟ بله اصطلاح شیخ اکبر را امام راحل علیه السلام هم می‌فرمایند. برای چه می‌فرمایند؟ از باب این که اگر فردی یک کلمه به من آموخت، از باب " **من تعلمت منه حرفاً صرت له عبداً** " اعتقاد دارند از باب «**اطلبوا العلم ولو بالصدین**»، در چین هم اگر باشد می‌روم طلب علم می‌کنم و نسبت به آن تکریم می‌کنم. آن شیخ اکبر گفتن به ابن عربی توسط امام علیه السلام در این خصوص است. نه این که ایشان تمام خصوصیات و نظرات ابن عربی را و هر چه را ابن عربی گفت، تأیید کنند. چنین چیزی نیست. ما معتقد به ولایت ابن عربی که نیستیم؛ ما معتقد به ولایت امام هستیم و از آن طرف، اگر تعریفی شد از باب تکریم یک حرف درست است، در نسبت با یک حقیقتی که در یک جا بیان شده است. شعاع تابش یک نوری است در یک نقطه. ممکن است که شما در کلّ یک فضا وارد شوی، یک شمعی یک گوشه روشن باشد و آن شمع را تکریم کنید. دلیل نیست که آن شمع را بیاوریم بگذاریم سر در آستان امامت و تمام جهان را بخواهیم با آن شمع روشن کنیم. این نگاه به ابن عربی است و وقتی از موضع ضعف وارد موضع استدلال و مناظره می‌شوند، اصلاً مجال نمی‌دهند به تحوّل در جامعه و نهایتاً این اتفاق می‌افتد. مردم هم که طبعاً از پشت کوه نیامده‌اند. در این کشور مردم که می‌شنوند و این ضعف استدلال را می‌بینند، آن قوت نقد را هم می‌بینند. ولی معلوم نیست آن قوت نقد هم در تمام موارد و مواضع قوی باشد. باید مردم را به سمت فقه اهل بیت علیهم السلام ببریم، به سمت فلسفه و حکمت اهل بیت علیهم السلام ببریم، به سمت کلام اهل بیت علیهم السلام ببریم و اگر این کار را کردیم تفقه هم مبنا دارد. اصولاً به اخباری‌گری و اشعری‌گری نباید مجال

داد . آقا نشسته ای از روی حدیث برداشت می کنی؟ حدیث به این روشنی . دلالت حدیث روشن است . اصلاً به تأویل هم نبردیم . نیامدیم تفسیر کنیم خود خطبه را . ما هنوز به تأویل نبردیم . داریم عین ظاهر خطبه را آن چیزی که در خطبه ظاهر است بیان می کنیم . « عموم نعم » ، « سبوغ آلاء » ، این ها را داریم بیان می کنیم . اساساً منطبق با آیات قرآن هم معنا می کنیم . ما به تأویل نبردیم که حالا بیائید زیر نقاب **تکثر علمی** تان در مواجهه با **تمرکز علمی** ما بگوئید ، شما اخبار را تأویل می کنید . این یک مشکل عمده ای است که ما در جامعه انقلاب داریم و در بررسی خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام ، لذا باید به اشراق نوری ایشان حتماً و ضرورتاً توجه کرد . ریشه و عمق این اشراق نوری را باید دید تا بفهمیم آنچه دارد تجلی می کند در خطبه ی حضرت چیست؟ در بحث **علّة العلل** ما باید ببینیم که وقتی حضرت زهرا علیها السلام از « امامتنا » از « ولایتنا » و از اوامر و دعوت شان در همه سطوح - که دیگر پایین ترین سطوح آن دعوت است - به جوامع این سطوح می پردازند ؛ در تمام سطوح بحث ، امامت خود و ولایت خود و علم خود را بیان می کنند ، در واقع ایشان در آن لحظه ی خطیر ، **کلّ مخاطبین خود را در مدینه ، کلّ امت پیامبر و امت اسلام را در جهان و کلّ حقایق عالم را در عوالم وجود تحت سیطره ی طولی وجود و اشراق نوری خود قرار می دهند** . حضرت زهرا علیها السلام با عبورشان و ورودشان به مسجد مدینه از عرض امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در آمده و در طول ولایت قرار گرفتند . یعنی **سر سلسله ی طولی شدند برای بشریت** - **سیدة النساء** یعنی چه ؟ یعنی در طول ایشان ، نساء قرار می گیرند . سروری شباب اهل بهشت ، یعنی جوانان بهشت در طول امام حسین علیه السلام قرار می گیرند ، نه در عرض امام حسین علیه السلام . سرور کسی است که در طول قرار می دهد افراد را ، نه در کنار خود - این شبهه هاست که عقل مجرد را به چالش می کشد در اعصار . ما چون نمی فهمیم . ما چون گرفتار عالم دنیا و عالم ماده ایم و فیزیک عالم ماده ذهن ما را احاطه کرده است ، وقتی خورشید طلوع و غروب می کند ، نمی فهمیم که این زمین است که دارد می گردد و در عبور از این مدار هاست که ما اینگونه مشاهده و تصور می کنیم . فکر می کنیم خورشید از یک نقطه آمد و از یک نقطه رفت . در صورتی که همین جا باید بفهمیم موارد دیگر را که این بدیهیات عالم را داریم اینگونه می بینیم . چه رسد به مطالب غیر بدیهی و معرفتی و باطنی . یعنی ذهن ما ساخته شده است برای دلالت های بدیهیات به این عنوان . زمین اکنون برای ما ساکن است در صورتی که در حال گردش وضعی و انتقالی است . هر دو گردش را اکنون زمین دارد ولی برای ما ساکن است . آن هم از حرکت خورشید . آن هم از حرکت ستارگان . اخیراً در چین یک پدیده ی دو خورشیدی رخ داده که این ها هول شدند و ترسیدند . یکی از سیارات که ظاهراً مشتری است به زمین خیلی نزدیک شده ، نور خورشید بر آن تابیده ، انعکاس نور خورشید بر آن را فکر کردند دو خورشید است و هول شدند . یعنی چه ؟ یعنی این که پدیده ی دو خورشیدی نیست ، یک سیاره نزدیک شده به خورشید و انسان آن را دو خورشید می بیند . این نگاه ما و چشم ما و نحوه ی دیدن ماست . حالا اگر در قدیم این اتفاق ها می افتاد بشریت به سجده می افتاد . می ترسید و به سجده می افتاد . ولی الان می نشینند و تحلیل می کنند و می گویند این پدیده ، فرضاً یکی از سیارات است که آمده و نزدیک شده است به زمین ، بین زمین و خورشید قرار گرفته و نور خورشید بر آن افتاده است و ما دو خورشید را می بینیم آن هم در اختلافی خیلی کم از نظر اندازه . این پدیده ها نشان می دهد ما در عالم بدیهیات حتی غلط می بینیم و در عالم بدیهی داریم اشتباه می کنیم ، چه رسد به آن حقایق معنوی و متعالی وجود اهل بیت علیهم السلام و چه رسد به حقایق معنوی عالم که نیاز به تحلیل و نیاز به تبیین و تأویل دارد ؛ و نیز نیاز به **رسوخ علمی** که آن هم کار ما نیست .

و این که هر فردی در مبانی دین به خود اجازه می دهد بدون مجوز وارد تبیین و تحلیل و تأویل شود ، همین وضع می شود که نماز خوان هایمان را داریم کاهش می دهیم و عامل و هن های بی سابقه

از سوی معاندین و جهّال به اولیاء دینیم . درباره ی تعداد نماز خوان های این جامعه ، یکی از خواهران فرمودند که در سفر مشهد فقط خود ایشان از اتوبوس پیاده شده و نماز خوانده است ، چند نفر خوابند ؟ چند نفر عذر دارند ؟ لذا این نشان از یک آمار میدانی در بیان وضع جامعه است که در چه حدی است و ما کجا در حال سیریم ؟

بنابراین از زاویه طولی ، حضرت زهرا علیها السلام با ورود به خطبه ، ولایت تکوینی را در طول ولایت خویش تحقق تشریحی بخشیدند ؛ ولایت تشریحی در مقابل ولایت تکوینی معلوم است که یک جلوه ی ظهور در مقابل آن بطون است . حضرت زهرا علیها السلام سلطان ولایت تکوینی شان را مسلط و محیط می کنند . یعنی ورود ایشان برای بیان خطبه ، تسلط ولایت تکوینی است . ایشان وارد می شوند و این ولایت را مسلط می کنند . تمام بشریت بر آن محیط تکویناً محاط می شوند . تا همین لحظه که ما این جا نشسته ایم ؛ این شعاع رسیده به این جا . هر جای دیگری از جهان که راجع به خطبه کار می شود ، بحث می شود فکر می شود و آن حافظانی که دارند خطبه را حفظ می کنند ، آن شعاع رسیده به آنها . یعنی آن شعاع و آن سلسله ی طولی رسیده و این خلط مبحث در عرض ولیّ جامعه قرار گرفتن و در عرض ولایت اولیاء فقیه قرار گرفتن ، در عرض ولایت معصوم قرار گرفتن ؛ این ها را باید فهمید که داستان چیست . چه می شود که یک رئیس جمهور به خود اجازه می دهد از فرمایشات یک ولیّ تمرد کند . چون خود را در عرض می بیند ، در آن سلسله ی طولی نمی بیند . همان سلسله ی طولی که رخداد آن در کلام فاطمی این بود که به شما امر کردم و شما عمل نکردید . دعوتتان کردم ، فراخوانم را پاسخ ندادید . چون دلایلتان را هم می فرمایند . دلایلتان کجاست ؟ بر می گردد به حجاب ها ؛ و این که آدم این سلسله طولی را درک نمی کند باز بر می گردد به حجاب ها . حجاب نفسانیات ، معاذ الله حجاب معاصی ، حجاب بُعد از آن مصدر نخستین . تمام این ها حجاب هایی است که باعث می شود انسان از آن حقیقت نوری فاصله بگیرد و به خوبی نتواند آن را فهم و درک کند . و " **والله من ورائهم محیط** " اما به ما می آموزد که احاطه ی فاطمی از ورای خطبه ی آن حضرت در مجموعه ی وقایع صدر نخستین - خصوصاً در آن ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله - احاطه ای الهی و ماورایی و خاص و استثنائی است .

لذا در بحث **علت غایبی** وقتی که آن حقیقت، **علة العلل** این حقایق قرار می گیرد ، در سلسله ی معلولات ، حضرت زهرا علیها السلام به عنوان واسطه ی فیض در این سلسله - در افاضه ی نوری حق بر وجود آن حضرت ؛ و افاضه از وجود حضرت بر مخاطبان مدینه و مخاطبان تاریخ و مخاطبان عوالم وجود - وجود ذهنی آن حقیقت تقدّم پیدا می کند بر وجود عینی اش . یعنی چه ؟ یعنی وجود ذهنی خطبه تقدّم پیدا می کند بر وجود عینی خطبه . یک وجود ذهنی دارد خطبه - مثل وجود ذهنی صاحب خود ، خطبیه ی خود - و یک وجود عینی دارد که آن وجود عینی در آن تاریخ در مدینه تجلّی می کند . در بحث ها مشاهده می کنیم غیر از این که مبانی را خیلی دقیق به آن نمی پردازند و نپرداختند و کار نکردند مع الأسف، آن قدر که رفتند فلسفه ی منحوس و باطل و زائل غرب را خواندند ، نیامدند احادیث شیعه را بخوانند و مدام می گویند علم اهل بیت علیهم السلام ، علم اهل بیت علیهم السلام مگر غیر از احادیث اهل بیت علیهم السلام است؟! علم اهل بیت علیهم السلام را می نشینی ریاضت می کشی تا به تو الهام شود؟! اینگونه شما علم اهل بیت علیهم السلام را درک می کنید؟ یا باید حدیث بخوانید ، باید کار رجالی کنید ، باید مستندات حدیث را بررسی کنید ، باید دسته بندی های موضوعی در درایة الحدیث داشته باشید . خلاصه مؤانست با حدیث لازم است. بعد اگر فردی این کارها را کرد ، اخباری است؟! شما ماشاء الله همه متولیان امور اهل بیت علیهم السلام در جهان و در عالم هستید که به اندازه ی انگشتانه هم از علوم اهل بیت علیهم السلام خبر ندارید . این جا می شود که مثال هایی که می زنند مثل علمشان تهی از محتواست - در یک روز همین امروز دو مثال در مباحثات دیدیم از دو به ظاهر روحانی که یکی خداوند جل جلاله را به ژله تشبیه کرده بود و

یکی به کوزه . این که نشد . می گفت آقا یک ژله‌ای است که محتوای آن فلسفه است، آن رنگ روی آن ، صبغة الله است که خداست . شما در اشیاء می آئید خدا ی خالق کل شیء را مثال می زنید ؟ ژله یعنی چه ؟ بعد در شبکه ی تلویزیونی جمهوری اسلامی هم این اتفاق می افتد . در شبکه فرهیختگان - شبکه چهار- این اتفاق می افتد . نه آن گوینده ، نه آن مجری، کسی توجه نمی کند که این اجازه را چه کسی داده به فردی که علمی این چنین دارد بیاید و از معارف اهل بیت علیهم السلام دم بزند و صحبت کند . ذهن مردم را دارید منحرف می کنید و آن فردی هم که منتقد بود می گوید ژله خداست ؟ می گوید نه ، آن رنگ روی ژله خداست !- جنابش یک ذره هم تخفیف می دهد . رنگ روی ژله خداست ؟! - این تابش انوار الهی و اشراقات الهی و فلسفه ی الهی را با ژله مثال می زند . یک متن دیگری خواندیم ، که کوزه مثال زده است . شما با کوزه مقایسه می کنی علم اهل بیت علیهم السلام را ، علم الهی را با کوزه ؟ از کوزه مثال می آوری؟ معلوم است که از ژله دانان و کوزه نمایان همان برون تراود که در اوست . هرچه در شماسست همان در می آید و این جامعه در مباحث فلسفی و عرفانی و فقهی و کلامی به نتیجه ، با این روش نمی رسد تا اطلاع ثانوی . تا اطلاع ثانوی ما همین مکافات را در این حوزه ها در این منابر در این موعظه ها در این مناظره ها داریم و وقتی که این شکسته شود و افراد متوجه شوند که باید برگردند به شئون اهل بیت علیهم السلام و برگردند به شأن خود در نسبت با این شئون ، می بینند که اذن باید داشته باشند از اهل بیت علیهم السلام و مأذون باشند در بیان این معارف . مگر همین طور می شود بیائید راجع به اهل بیت علیهم السلام حرف بزنید . چه کسی به شما این اجازه را داده است ؟ طرف دکتر است می رود دانشگاه ، کسی که سالها از خودش بیشتر درس خوانده به او اجازه ی طبابت می دهد . بعد شما راجع به اهل بیت علیهم السلام می خواهید حرف بزنید ؛ کسی نباید به شما مجوز دهد در این خصوص ؟ آیا دوره ی تخصصی ویژه ای را در این زمینه شما طی کرده اید که اجازه دارید درباره ی اهل بیت علیهم السلام حرف بزنید ؟ راجع به صغیر و کبیر و زمین و زمان هم حرف می زنند و اصطلاحاتی را هم بکار می گیرند که مرغ پخته در دیگ اینبار می گزید ! اصطلاحاتی را بکار می گیرند که اساساً شایسته و متناسب با این موضوع خطیر و مستصعب نیست . پس بدانید که حساسیت این دروس ، حساسیت این جلسات ، حساسیت این تدریس و تربیت مدرّس در چیست ؟ در این است . نروید دوباره همین مسیر های مرسوم را ادامه دهید و با دست خود به ناحق و از سر غفلت تقویت کنید آن را . ما مؤاخذه ی الهی خواهیم شد در آخرت ، در شب اول قبر مؤاخذه می شویم از این که هم سو شدیم با جریان مرسوم ظلم به معارف اهل بیت علیهم السلام صلوات و السلام .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله رب العالمین